

از «شهریار» تا «شهریار نو»

وقتی گرامشی ماکیاولی را از تبعید بازگرداند

نویسنده: محمدامین سلیمانی



مقدمه:

«شهریار نو» را نقطه عطفی در تاریخ تئوریک گفتمان چپ می‌توان دانست که «آنتونیو گرامشی» در آن ضمن عنایت به «شهریار» به عنوان یک اثر شایان توجه، تلویحا ردای تکفیر و تخطئه متفکرین پیشامارکسی را به دور می‌اندازد. چنانچه پیش از گرامشی، «شهریار» در مقام اثری در نظر گرفته می‌شد که کارکردی مرتجعانه، شیادانه و استثمارطلبانه دارد؛ افزون بر این مطلب که تا پیش از نگارش «شهریار جدید»، چپ ماکیاولی را در لفافه «ارتجاع» و «ترهات بورژوازی» می‌پیچاند و عطایش را به لقایش می‌بخشید. اما گرامشی با اتکا بر خوانش «بندیکتو کروچه» از ماکیاولی و جهان‌بینی مارکسیستی خودش، ضمن قائل شدن شایستگی به‌خصوص برای آرای نگارنده

«شهریار» و بن‌مایه این اثر جنجالی، گام مهمی در بسط نظریه‌سیاسی مارکسیسم بر می‌دارد که تا پیش از وقوع انقلابات سوسیالیستی در قرن بیستم و بلاخص انقلاب اکتبر، ضرورتی برای غنای آن احساس نمی‌شد.

چنانچه «اریک جی. هابسبام» در وصف اهمیت عاملیت‌گراشی، اذعان می‌کند که پیشتازی در نظریه مارکسیستی سیاست، سهم اساسی گرامشی در مارکسیسم است.^۱ اگرچه مارکس و انگلس حجم‌عظیمی مطلب درباره سیاست نوشتند و هرگز راغب به نگرشی یک‌سویه و تقلیل‌گرایانه نسبت به اقتصاد نبودند (چنانچه انگلس در نامه خود خطاب به ژوزف بلوخ مورخ ژوئن سال ۱۸۹۰ میلادی از اکونومیسم اظهار برائت می‌کند).^۲ اما بنیان سوسیالیسم علمی به بسط نظریه‌ای عام و مستقل در این حوزه راغب نبودند. چرا که از نظر ایشان مناسبات حقوقی، اشکال گوناگون دولت و منطق دورنی امرسیاسی مسائلی بلافصل نیستند که بتوان آنها را مستقلاً به بحث گذاشت؛ بلکه این امور به مثابه اجزای روبنایی ریشه در زیربنا دارد.

چنانچه در "پیش‌گفتاری بر نقد اقتصادسیاسی" آمده است:^۳

«مناسبات حقوقی و نیز شکل‌های دولت را نمی‌توان از وجود خودشان فهمید؛ بلکه این مناسبات و این شکل‌ها ریشه در شرایط مادی زندگی دارد.»

ظاهراً تا پیش از وقوع انقلاب اکتبر و سالهای اول دهه ۱۹۲۰ میلادی، ضرورتی عینی و عملی از بابت بسط نظریه مارکسیستی سیاست احساس نمی‌شد که بتوان آنرا مشوق تامل درباب این کمبود و فقر نظری دانست. در داخل «اتحاد جماهیر شوروی»، به سبب ظهور «جامعه مدنی» و شکست پیکارهای انقلابی در سایر نقاط جهان، مسئله چپستی جامعه سوسیالیستی، چگونگی ساختارها و نهادهای سیاسی در این جامعه و نحوه سازماندهی نیروی‌های انقلابی در چهارچوب حزب به عنوان ستاد فرماندهی به عنوان یک چالش مطرح شد. پیش از شرح بن‌مایه «شهریار نو»، ارائه توضیحی مختصر درباب ماهیت «شهریار» به مثابه نقطه اتکای گرامشی جهت تدوین نظریه مارکسیستی سیاست لازم و ضروری است تا بتوان ماکیاولی را از زیر سلطه اصطلاحی موهوم که آنرا «ماکیاولیسم» می‌نامیم، رها کنیم. گو اینکه تمام سیاسیون بنابر تصویری که از خودشان در مقابل اذهان عمومی ارائه می‌دهند،

۱. هابسبام، ۱۳۹۶: ۵.

۲. انگلس، ۱۸۹۰: ۴۷۵.

۳. هابسبام، ۱۳۹۶: ۵.

«ضد ماکیاولیسم» هستند. اما آنان تنها بدین سبب خود را «ضد ماکیاولیسم» می‌خوانند، فقط برای اینکه بخواهند معیارهای ماکیاولی را پرهیزگاران^۴ (!) به کار گیرند.

ماکیاولی در مذهب ماکیاولیسم:

ارائه تصویری نه فضیلت‌منشانه که حداقل ارائه تصویری غیر شرورانه از ماکیاولی و تبرئه اثر او از این کلیشه موهوم، علناً نوعی هنجارستیزی است. شرانگاری مفرط آرای ماکیاولی، پدیده‌ای نو نیست؛ بلکه پس از انتشار «شهریار» در سال ۱۵۳۲ میلادی، این اثر واکنش‌های خصمانه‌ای را برانگیخت به نحوی که علناً لفظ «نیکولو ماکیاولی» با «شیطان سیاسی» گره خورد. چرا که او برای نخستین بار با جدا تلقی کردن اخلاق مسیحی و از فن حکمرانی، اظهار داشت علم‌سیاست نه تنها جزئی از علم اخلاق نیست که منطق دورنی خاص خود را دارد؛ لذا به نظر می‌رسد که هدف ماکیاولی جدا کردن قلمروی سیاست از دیگر قلمروهای زندگی انسانی چون مذهب، هنر، اقتصاد و فرهنگ است.^۵

نه تنها «شهریار» که کلیت آرای ماکیاولی مقوله‌ای مستقل از تاریخ نیست. بلکه ریشه در ضرویات و چالش‌های عینی زمان خود دارد. بنابراین خوانش «شهریار» در چهارچوب شرایط زمانی و مکانی خودش دارای بنیه‌ای از جنس منطق علم‌هرمنوتیک است.^۶

تفسیر گرامشی از ماکیاولی در تشابه با آرای «جان ویتفیلد» است. ویتفیلد بر این باور است که «ضرورت» فلسفه وجودی رساله «شهریار» را تشکیل می‌دهد. از نظر او این به هیچ عنوان تصادفی نیست که ماکیاولی مفهوم «ضرورت» را نه بار دو یا سه صفحه آخر فصل هجدهم آن، تحت عنوان «چگونه باید شهپریان قول خودشان را نگاه دارند؟»، به کار برده است. او می‌افزاید ماکیاولی در صدد است تا نشان دهد ویژگی‌های ضروری که یک شهپریار باید از آن برخوردار باشد، همان ابزارهایی هستند که او برای رسیدن به هدف خود، یعنی اتحاد ایتالیا، آنها را باید به کار ببندد:

«رساله شهپریار را به دو موضوع داخلی و خارجی تقسیم کنید، آنگاه خواهید دید که آنچه که بیش از همه قابل سرزنش است کلاً به مسائل خارجی تعلق دارد. این بدان معنا نیست که ماکیاولی لزوم آنرا، با یک نگرش شیطانی،

۴. (گرامشی، ۱۴۰۱: ۳۳).

۵. عضدانلو، ۱۳۷۴: ۱.

۶. عضدانلو، ۱۳۷۴: ۲.

احساس کرده است. اگر قصد پی بردن به معنای واقعی رساله «شهریار» را داریم، باید آنرا به عنوان فراخوانی یک شهریار محلی که حداقل رئیس قسمتی از ایتالیا، برای نجات آن است، در نظر بگیریم.^۷

ماکیاولی به واسطه پیشه خود در سیاست خارجی، سفرهای متعدد به دربار پادشاهان فرانسه و امپراتوری روم مقدس و مطالعه عمیق درباب شرایط وقت امپراتوری اسپانیا، کنفدراسیون سوییس و پادشاهی انگلستان، از شرایط ملل اروپایی به خوبی مطلع بود. لذا او با مقایسه شرایط دولت‌های چون انگلستان، اسپانیا و فرانسه که در حال تبدیل به قدرت‌هایی جهان‌شمول بودند و نیز انتقاد از ساختار حاکمه امپراتوری روم مقدس و کنفدراسیون سوئیس، در صدد بود تا ایتالیای شرحه‌شرحه را ضمن اتحاد، از زیر تهاجم اشغالگران و بالاخص ارتش فرانسه وارهاند: «در واقع دولت ایتالیا در معرض طغیانی بود که در آن دوران قدرت مقابله با آنرا نداشت و نمی‌توانست در برابر آن متحد شود. فرمانروایی که قدرت کافی برای چالش با پادشاهی اسپانیا یا امپراتور، یا حتی پادشاه فرانسه را داشته باشد، وجود نداشت».^۸

البته که در این میان، اطلاع او از تاریخ رم‌باستان، حس میهن‌پرستی ماکیاولی را با نوعی غبطه‌نوستالژیک و نگاهی حسرت‌بار به گذشته تلفیق می‌کرد؛ افزون بر آنکه عنایت ماکیاولی به تاریخ رم‌باستان، نوعی بالقوگی نهفته از جغرافیای ایتالیا را بر او نمایان می‌ساخت. در کتاب «فن‌هفتم جنگ» اثر ماکیاولی - می‌خوانیم:^۹

«این ایالت (ایتالیا) گویا برای آن زاده شده تا در تن مردگان جان بدمد. چنانچه که در مورد شعر، نقاشی و پیکرسازی دیدیم که چنین کرد.»

چنانچه که در سطور پیشین مورد اشاره قرار گرفت، ماکیاولی راهکار خود جهت غلبه بر بی‌هنجاری سیاسی وقت ایتالیا، غلبه بر خطر تهاجم بیگانگان - که او از آن تحت عنوان «بوی گند سلطه بربران» یاد می‌کند - و بازیابی هویت زخم‌خورده ملی خویش را در هیبت یک «فانتزی واقع‌بینانه» موسوم به «شهریار» جست‌وجو می‌کند.^{۱۰} «شهریار» را از این جهت می‌توان با چنین ترکیب متناقض‌نمایی وصف کرد که اولاً «فانتزی وار» بودن آن ناشی از این واقعیت است که هیچ‌گاه در طول تاریخ ایتالیا نمی‌توان چهره عینی، ملموس با هویتی معین را یافت که توانسته‌باشد رویای ماکیاولی و سودای ایتالیای قدرتمند - به مثابه هم‌آورد امپراتوری‌های جهانی - را محقق کرده‌باشد. البته نسبت دادن سویه‌ای فانتزی به «شهریار» محصول تاملات خودخواسته شخص «ماکیاولی» نیست؛

۷. ویتفیلد، ۱۹۵۶: ۶۷

۸. ویتفیلد، ۱۹۵۶: ۶۱-۶۲

۹. گرامشی، ۱۴۰۱: ۲۳-۲۴

۱۰. بوشرون، ۱۴۰۲: ۵۷-۵۸

بلکه ما به مثابه سوژه تاریخی که پنج قرن پس از نگارش «شهریار» شاهد وقایع و رویدادهای تاریخ جهان و ایتالیا هستیم، این صفت را بدان نسبت می‌دهیم و به فقدان ظهور و عدم تبلور تاریخی چنین شخصیت تعیین‌کننده‌ای آگاهی داریم. البته که لقب «پدر ملی ایتالیا» برازنده «یوزپه گاریبالدی» است، اما به گمانم گاریبالدی آن هیمنه و توانایی که ماکیاولی برای کاراکتر «شهریار» متصور بود را نداشت. حال آنکه نگارنده این رساله بر آن بود تا با ترغیب «لورنزو دو مدیچی»، در اسرع وقت جامه «شهریار» را بر تن او بپوشاند؛ چنانچه در پس‌گفتار «شهریار» یا همان فصل ۲۶ رساله، او تمام توان خود را برای تهییج لورنزو به کار می‌گیرد تا او را برای به ثمر رساندن این غایت ترغیب کند^{۱۱}:

«در این صورت نباید گذاشت که این فرصت مناسب تلف شود. من می‌دانم که در تمام ایالات ایتالیا که به سبب ظلم اجانب ویران شده است، با چه شور و شوقی چنین امیری را که اسباب نجات ایتالیا را فراهم آورده، پذیرا می‌شوند و با چه حس انتقام، با چه ایمان استواری، با چه فداکاری و با چه اشک‌هایی به پیشواز امیر خواهند شتافت.»

با این حال فقدان آن شخصِ شخیصِ تاریخی که بتوانیم رسالت خلق ایتالیای قدرتمند را به او نسبت دهیم، بدین معنا نیست که «شهریار» مطلقاً یک فانتزی است؛ بلکه صفات، رویکردها و مجموعه تاکتیک‌هایی که ماکیاولی انرا در قالب پیکره‌ای واحد تجسد می‌بخشد و مجتمع می‌کند، برخلاف صرفِ شخصیت «ماکیاولی»، برگرفته از وقایع و رویدادهایی تاریخی است که کاملاً ملموس است. خصلت رئال «شهریار» ناشی از تامل در کش و قوس‌های سیاسی اشخاصی چون «جیرولامو ساوالارونا»، «پی‌یر سودرینی»، «دوک والناتینو» (معروف به سزار بورجیا) و «کاستروچیو کاستراکانی» به مثابه منابع تاریخی است که ماکیاولی انرا به کار می‌بندد. در واقع ماکیاولی نه واضع قوانین میدان سخت‌سیاست که کاشف قواعدی است که سیاسیون همواره انرا به کار می‌بندد. گو اینکه «شهریار» آن آئینه تمام‌قدی است که خدایگان سیاست را می‌توان در آن عریان تماشا کرد.

شرانگاری اثر مذکور از همان اوانی که «شهریار» منتشر شد، جنجال‌های بسیاری را برانگیخت. نیم‌قرن بعد از انتشار «شهریار»، دادگاه تفتیش عقاید آنرا اهریمنی اعلام کرد و در فهرست کتب ممنوعه قرار داد. اما واکنش‌های منفی و خصم‌آمیز صرفاً به تخطئه و تحریم «شهریار» مقید نماند. طی قرن شانزدهم میلادی، رساله‌های بی‌شماری

در ضدیت با ماکیاولیسم انتشار یافت. سردمدار این نوشته‌ها، وکیل و متاله پروتستان، «اینوسان ژانتیه» بود که خویشتن را مامور مبارزه با شرارتی می‌دانست که «شهریار» چنین بن‌مایه‌ای را در خود داشت.^{۱۲}

لذا «ماکیاولیسم» همان کلیشه محبوب اما در عین حال دیرینه‌ای است که بر سر نام «نیکولو ماکیاولی» سنگینی کرده و قدمتی به درازای پنج‌سده دارد. اما ماکیاولی به خودی خود واضح منطق‌دورنی ایلغارهای سیاسی نیست که بتوانیم شرارت ذاتی نهفته در بطن چنین زد و بندهایی را به تاملات شرورانه، شیطانی یا حتی روان‌پزشانه نسبت دهیم. ماکیاولی تنها شارح بی‌طرف و غیرجانبدار قواعد حاکم بر این نبرد است. به عبارتی او خالق نیست؛ بلکه تا حدی یک افشاکننده است. «دنیس دیدروت»، فیلسوف و نویسنده دوره‌روشنگری، بر این باور بود که ماکیاولی در کتاب «شهریار» به صاحبان قدرت «نوعی سیاست نفرت‌انگیز را آموزش می‌دهد که می‌توانیم آنرا در یک عبارت خلاصه کنیم: هنر ستمگری.» در مقابل این دیدگاه سطحی از ماکیاولی که ماکیاولیسم را بر بن‌مایه اصیل ماکیاولی غالب می‌کند، «ژان ژاک روسو» در کتاب «قرارداد اجتماعی» در پاسخ به «دنیس دیدروت» نوشت^{۱۳}:

«این مرد به ستمگران چیزی نمی‌آموزد. آنها خوب می‌دانند چه باید بکنند، ولی در عوض به مردم می‌آموزد که باید از چه بهر/اسند.»

حال اینکه افشاگری ماکیاولی ماهیتا چیست؛ از نقطه‌نظر «آنتونیو گرامشی» و در فصول آغازین «شهریار نو» به عنوان تکمله‌ای برای «شهریار» قابل توضیح است...

«شهریار نو»: تکمله‌ای بر «شهریار»

(«شهریار» به مثابه رساله‌ای سخنور)

پیش‌فرضی که گرامشی آنرا به کار می‌گیرد تا بتواند به یمنان، اصالت و شانیت «شهریار» را به اثبات برساند، پرهیز نظریه پرداز و روشنفکر از هرگونه بحث مدرسی است که او آنرا «بیزانسی‌گرایی» می‌نامد. از نظر گرامشی،

۱۲. بوشرون، ۱۴۰۲: ۱۷

۱۳. بوشرون، ۱۴۰۲: ۴۸

بیزانسی‌گرایی اسلوبی خاص اما در عین حال عمیقاً نامعقولی است که قائل به انضمامیت «نظریه» در پیوند با «عمل» نیست.

در واقع این رویکرد، نظریه را نه مابه‌ازای تجسد در قالب کنشی انقلابی و جمعی که نظریه را برای نظریه مورد واکاوی قرار می‌دهد، گو اینکه تئوری به عنوان یک امر مطلقاً انتزاعی و گریزان از پراتیک، فی‌نفسه و مستقل از تجسد خود در قالب عمل، دارای اصالت است^{۱۴}:

«می‌توان از اصطلاح بیزانسی‌گری یا مدرسی‌گری در توضیح این‌گرایش ارتجاعی استفاده کرد که می‌خواهد مسائل به اصطلاح تئوریک را به نحوی بررسی کند که گویی فی‌ال‌نفسه و به دور از هرگونه پراتیک معینی با ارزش‌اند... به طور خلاصه همواره باید این اصل حاکم باشد که ایده‌ها از ایده‌های دیگر و فلسفه‌ها از فلسفه‌هایی دیگر زاده نمی‌شوند؛ بلکه بیانگر پیوستی نوین میان تحولات تاریخی هستند. وحدت تاریخی (که ایده‌الیست‌ها بدان وحدت روح می‌گویند) یک پیش‌فرض نیست، بلکه پویایی است که دائماً متکامل می‌شود.»

لذا «شهریار» به مثابه میانجی که ابتدا از وقایع تاریخی به ذهنیت سیر می‌کند و سپس در قالب یک «رساله» متبلور می‌شود، «تنها یک رساله منظم نیست؛ بلکه کتابی زنده است که در آن ایدئولوژی سیاسی و علم‌سیاسی در قالب نمایشی یک اسطوره در آمیخته‌است. برخلاف خیال‌آبادها و رسالات مدرسی، یعنی شکل‌های بیان علم‌سیاست پیش از ماکیاول، در این رساله ماکیاول درک خود را در قالبی تخیلی و هنری بیان می‌کند و به یاری آن، قالب عنصر آیینی و اخلاقی در قامت یک رهبر مجسم می‌کند که به طرزی انعطاف‌پذیر و انسان‌وار، مظهر اراده جمعی است^{۱۵}».

مقصود گرامشی آن نیست که در هیئت یک «شهریار سرخ» به مثابه مرشد پیر انقلاب کارگری و یک رهبر کاریزماتیک که دارای نوعی کیش شخصیت است و صرفاً با نوعی نشخوار نظری، به صورت‌بندی «شهریار نو» بپردازد. بلکه کاملاً بالعکس، او سیاست را ارگانیک‌پویا و در حال انکشاف می‌داند که ریشه در عینیتی دائم‌التغییر دارد. لذا مقصود او از نگارش «شهریار نو»، فراخواندن «لورنزو دو مدیچی» دیگری در هیئت یک انقلابی‌چپ‌گرا نیست که بخواهد به مثابه یک انسان تراز نوین، بانی یک اتوپیا باشد؛ «چرا که امیرنوین، امیر-اسطوره، نمی‌تواند آدمی واقعی و فردی مشخص باشد، فقط می‌تواند یک ارگانیکسم/سازمان باشد؛ [امیرنوین] یک عنصر پیچیده/اجتماعی است که در آن اراده جمعی، که به رسمیت شناخته شده و تا حدی خود را در عمل نمایش داده

۱۴. گرامشی ۱۴۰۱: ۱۴۳-۱۴۴

۱۵. گرامشی، ۱۴۰۲: ۱۷-۱۸

است، رفته رفته شکل مشخص تری به خود می گیرد. تکامل تاریخ این ارگانیزم را پدید آورده و آن «حزب سیاسی» است: اولین هسته حاوی نطفه های اراده جمعی که می تواند عام و تام باشد^{۱۶}.

بنابراین «شهریار نو» نه یک «فرد» که یک «طبقه» است و غایت آن نه محدود به جغرافیایی محصور موسوم به ایتالیا که گستره ای به وسعت «منطق جهانی سرمایه» است. شاید در همان نقطه ای که رسالت «شهریار» به اتمام می رسد، رسالت «شهریار نو» همچنان ادامه دارد. چرا که گرامشی ایتالیا را نه به مثابه جزئی در کنار سایر اجزای نظام سرمایه که به مثابه زنجیری در پیوندی تنگاتنگ با سایر اجزای این سلسله جهان شمول می بیند. افزون بر آنکه دشواره گرامشی نه مقابله یوغ ستم و چپاول بیگانگان و غلبه بر چندپارگی سرزمینی که «بخش مهمی از امیر نوین باید به اصلاح فکری و اخلاقی، یعنی مسئله دین یا جهان بینی اختصاص یابد... لذا این ارگانیزم باید خواستار و سازمان دهنده رفرم فکری/اخلاقی باشد و چاره ای جز این ندارد، یعنی باید زمینه ای برای اکتشافاتی اراده جمعی ملی/مردمی در جهت تحقق شکل تام و والای تمدن امروزی را فراهم آورد^{۱۷}».

البته که نگارنده «شهریار نو» به مثابه متفکری که در صدد نقد اکونومیسم امثال «کارل کائوتسکی» و «ادوارد برنشتاین» برآمده- از قبل تبیین و توصیف نقش عناصر روبنایی چون «فرهنگ» و «آموزش»- بر آن نیست که خود با صد و هشتاد درجه چرخش، به یک سویه نگری که اکونومیسم بدان تن داد، دچار «هژمونیزم» شود؛ بلکه رسالت «امیر نوین» را در انقلابی به هم پیوسته از عرصه های گوناگون اجتماعی جست و جو می کند:

«آیا می توان به رفرم فرهنگی و ارتقای تمدن اقشار جامعه پرداخت، بی آنکه در ابتدا یک رفرم اقتصادی و تغییر در موقع و مکان اجتماعی آنان در جهان اقتصادی پدید آمده باشد؟ رفرم فکری و اخلاقی باید با برنامه ریزی اقتصادی پیوسته باشد؛ علاوه بر این، برنامه رفرم های اقتصادی دقیقاً شکل مشخصی است که در آن هر رفرم اخلاقی و معنوی مطرح می شود^{۱۸}».

۱۶. گرامشی، ۱۴۰۱: ۲۲-۲۳

۱۷. گرامشی، ۱۴۰۱: ۲۷

۱۸. گرامشی، ۱۴۰۱: ۲۸-۲۹

افشاگری «شهریار»: سیاسی یا اخلاقی؟

(سیاست به مثابه هنر جنگ)

در فصل دوم «شهریار نو»، گرامشی به نقدخوانش صرفا اخلاق گرایانه از «شهریار» می‌پردازد، خوانشی که «شهریار» را مطلقا به آموزش سیاسی منفی و نوعی مسبب حس‌انزجار از ترفندهای سیاسی تقلیل می‌دهد. از نظر گرامشی، گرچه ماکیاولی چیزی را افشا کرده، اما از نظر او افشاگری نگارنده «شهریار» صرفا نیتی اخلاق‌گرایانه ندارد. لذا ماکیاولی «آن مرد بزرگ» نیست که «اوگو فوسکولو» -شاعر روماتیک و ملی/میهنی ایتالیای سده هجدهم- او را در کتاب «درباره مقابر»، چنین توصیف می‌کند:^{۱۹}

«آرامگاه آن مرد بزرگ (نیکولو ماکیاولی) را دیدم، که گرچه اقتدار حکام را تقویت می‌کند، اما تاج افتخار را از سر آنان برمی‌دارد و اشک‌ها و خونی را در زیران جاری است، به مردم فرمانبر آن حاکم نشان می‌دهد.»

گرامشی ضمن طرد انگاره خصمانه و اخلاق‌گرایانه در قبال ماکیاولی، خوانش «بندیتو کروچه» از «شهریار» را می‌پذیرد و آنرا به مثابه هنری خنثی تلقی می‌کند که بسته به نیتی که در پس‌پرده آن است می‌تواند به طرق مختلفی به کار آید:^{۲۰}

«کروچه مدعی بود ماکیاولیسم یک "علم" است و هم می‌تواند به کار مرتجعان آید و هم در خدمت دموکرات‌ها قرار گیرد، همچون فن شمشیربازی که برای دفاع از خود و کشتن، هم به خدمت نجبا می‌آید و هم به کمک راهزنان.»

۱۹. گرامشی، ۱۴۰۱: ۲۰.

۲۰. گرامشی، ۱۴۰۱: ۳۳.

منابع و مآخذ:

۱. هابسبام، اریک جی. (۱۳۹۶). «گرامشی و نظریه سیاسی»، (ترجمه حسین مرتضوی، مجله «نقد بتوارگی»، اسفند ۱۳۹۶).
۲. گرامشی، آنتونیو. (۱۴۰۱). «شهریار جدید»، (ترجمه عطا نوریان، چاپ چهارم). تهران: نشر اختران.
۳. بوشرون، پاتریک. (۱۴۰۲). «ماکیاولی برای همه»، (ترجمه لیلا سازگار، چاپ دوم). تهران: نشر نو.
۴. عضدانلو، حمید. (۱۳۷۴). «شهریار و شهریار نو»، مجله «سیاسی-اقتصادی»، شماره ۹۳۹۴.
۵. Whitfield, J.H. (۱۹۵۶). Machiavelli. New York: Rusell and Rusell. pp.۶۱-۶۲/۶۷.